

ماجرای فقط این نبود

شش جستار درباره‌ی زندگی در کنار ادبیات و هنر

زیدی اسمیت | ترجمه‌ی معین فرخی / احسان لطفی



ماجرا فقط این نبود

شش جستار درباره‌ی زندگی در کنار ادبیات و هنر

زیدی اسمیت | ترجمه‌ی معین فرخی / احسان لطفی



ماجرای فقط این نبود

شش جستار درباره‌ی زندگی در کنار ادبیات و هنر

زینبی اسمیت | ترجمه‌ی معین فرخی / احسان لطفی



اطراف

دبیر مجموعه‌ی جستارروایی: معین فرخی

ویرایش: امین شیرپور

دبیر فنی: محمدرضا لری‌چی

طراح جلد: حمید قدسی

چاپ: کاج

صعافی: نمونه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴-۳۰۰۳

چاپ اول: ۱۳۹۸، ۵۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هر گونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان گل‌نی، خیابان شهید ناطق‌نوری، کوی رضاییک، پلاک ۹.

تلفن: ۲۲۸۵۵۲۴۷

Atraf.ir



شاید هم حقایق در این دنیا پیدا شوند
که با ما دوست باشند.
سال بلو



✧ زیدی اسمیت ✧

تاریخ تولد: ۲۵ اکتبر ۱۹۷۵

محل تولد: برنت لندن، بریتانیا

نویسنده، استاد نوشتن خلاق در دانشگاه نیویورک

آثار: رمان‌های دندان‌های سفید (۲۰۰۰)، مرد امضایی (۲۰۰۲)، در باب زیبایی (۲۰۰۵)،
NW (۲۰۱۲)، زمانی مویسنگ (۲۰۱۶)؛ مجموعه داستان مارتا و هنرول (۲۰۰۵)؛
مجموعه جستار تغییر دادن نظرم: جستارهای گاه‌گاهی (۲۰۰۹) و راحت باش (۲۰۱۸)

جوایز: جایزه‌ی بهترین کتاب اول از گاردین (۲۰۰۰)، جایزه‌ی بهترین کتاب اول از نویسندگان مشترک‌المنافع (۲۰۰۰)، برنده‌ی جایزه‌ی آرنج (۲۰۰۵)، حضور دندان‌های سفید در فهرست صد رمان برتر انگلیسی‌زبان از سال ۱۹۲۳ تا ۲۰۰۳، دو بار حضور در فهرست بهترین نویسنده‌های جوان بریتانیا به انتخاب مجله‌ی گرنتا (۲۰۰۳، ۲۰۱۳)، دو بار نامزدی برای جایزه‌ی من بوکر (۲۰۰۶، ۲۰۱۷)

فهرست

- سخن مترجم ۱۵ تصویری از یک نویسنده: هیچ چیز بدیهی نیست
- خوشی ۲۳ آیا خوشی لذت بخش است؟
- آن احساس چموش ۳۵ چطور رمان می نویسم
- بازخوانی بارت و نابوکوف ۵۱ خانه‌ی رمان از آن کیست، نویسنده یا خواننده؟
- ده یادداشت درباره‌ی آخر هفته‌ی اسکار ۷۳ بعدش کجا می‌روند؟
- حمام ۸۹ خانواده، واقعه‌ای خشونت بار
- مرد مرده می‌خندد ۱۰۳ استندآپ کمدی یا هنر رجزخوانی برای مرگ؟

۱۰۰

پیش‌گفتار



جستار ژانر بازیگوشی است. وقتی دنبال تعریفش می‌گردی بیشتر به جمله‌هایی برمی‌خوری که به جای آن‌که بگویند جستار چیست، از آن می‌گویند که جستار نیست. وقتی می‌خواهند دسته‌بندی‌اش کنند از چهار تا شانزده نوع مختلف جستار را نام می‌برند که همگی مرزهای نیمه‌تراوا دارند و به آسانی درون هم نشت می‌کنند. عواملی از این دست کنار آمدن با جستار را در فضای خط‌کشی‌شده‌ی نظریه تاحدودی سخت می‌کند. به هر حال می‌دانیم که جستار متنی نسبتاً کوتاه است، خلاف مقاله‌ی رسمی لحنی عصا قورت داده و خشک ندارد و نمی‌خواهد به جهانیان یک گزاره‌ی قطعی را ثابت کند. دعوت‌نامه‌ای است برای خواننده که صمیمی و رها مسیر پرسشگری نویسنده درباره‌ی موضوع را به شیوه‌ی خاص خودش پی بگیرد، در چشم‌انداز شخصی او بساطش را پهن کند، از پرسش‌های او بپرسد و گاه حتی به شک‌های او شک کند. جستار ژانر قرن بیست و یکمی نیست اما جستارهای امروزی دنیای تازه‌ی خودشان را یافته‌اند، در فرم‌های خلاق

و بدیعی ارائه می‌شوند و گاه تجربه‌ی شیرین خواندن رمان‌های پرشور را برای خواننده زنده می‌کنند.

از میان انواع متعدد جستار، جستار روایی را نزدیک‌ترین ژانر به داستان کوتاه می‌دانند. جستار روایی متنی غیرداستانی است که سبکی دلنشین، ساختاری ظاهراً و لنگار، لحنی شبیه زبان شفاهی، و گاهی چاشنی طنز ظریفی دارد و با استفاده از داستان یا ساختار داستانی، روایت نویسنده را از مبحثی که کمتر به آن پرداخته شده، یا با رویکرد و زبان جدیدی عرضه شده، ارائه می‌دهد. به عبارتی، نویسنده‌ی جستار روایی با استفاده از اکسیر هنر، فرم لذت‌بخشی می‌آفریند و مضمون مقاله را به گونه‌ای نو و با هدفی متفاوت ارائه می‌دهد.

جستار یا essay مانند مقاله یا article متنی غیرداستانی است اما به جای آن‌که مثل مقاله اطلاعاتی درباره‌ی یک موضوع خاص به خواننده منتقل کند، دیدگاه شخصی نویسنده را درباره‌ی یک یا چند موضوع و با لحنی که اعتماد مخاطب را برانگیزد برایش توضیح می‌دهد. جستارنویس بر اساس تجربه‌ی زیسته‌ی خود، نگاه ویژه‌ای به مفهوم یا رخداد مورد نظرش پیدا کرده، به یک روایت فردی رسیده و با نوشته‌ای صمیمی و صادقانه می‌خواهد موضع و تحلیل خودش را شرح بدهد. به همین دلیل خواندن جستار ما را با طرز فکر، منش یا به اصطلاح صدای نویسنده آشنا می‌کند. بی‌تردید مقاله‌نویس‌ها هم دیدگاهی شخصی درباره‌ی موضوع مقاله‌شان دارند و گاهی آن را با خوانندگان در میان می‌گذارند اما نتیجه‌گیری نوشته‌شان را با استناد به دلایل و شواهد موجود در مقاله سروسامان می‌دهند نه مبتنی بر تجربه، برداشت و روایت شخصی خودشان.

تعبیر شیرین و تأمل‌برانگیز دیگری هم جستار را ترکیبی از اول شخص مفرد و سوم شخص جمع معرفی می‌کند که تجربه‌ی نویسنده

را در مسیر جست و جو و آزمودن پست و بلند مفاهیم مختلف و ابعاد گوناگون رخدادها به ثبت رسانده و با خوانندگان به اشتراک می‌گذارد. همین معنای جست و جوگری است که معادل جستار را برای واژه‌ی essay انتخابی دقیق و قابل دفاع می‌کند. از این منظر، جستار متنی است که خواننده را به شرکت در تکاپوی نویسنده در درک و تحلیل رخدادهای واقعی و مفاهیم مختلف می‌خواند و او را تشویق به یافتن راهی نو برای خواندن متن‌هایی می‌کند که سبک‌های کاملاً متفاوتی دارند.

منطق گفت‌وگویی، جستار را بستر مناسبی برای حضور صداهای دیگر در ساحت تلاش نویسنده برای فهم معنا می‌داند؛ صداهایی که می‌توانند موضع نویسنده را به چالش کشیده و متنی چندصدا خلق کنند. جستارنویس که هشیارانه در گرانیگاه جریان‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... زمان خود ایستاده، می‌تواند با اجتناب از قضاوت نهایی و تک‌گویی تمامیت‌خواهانه و پرهیز از سازآرایی صداهای گوناگون به نفع دیدگاه خود، شرکت مؤثر صداهای دیگر را در گفت‌وگوی متن تضمین کند. به خاطر اهمیت ژانر یا گونه‌ی جستار بسیاری از نویسندگان معاصر مانند شاه‌رخ مسکوب، کامران فانی، بابک احمدی و صاحب‌نظران دیگر در نوشته‌هایشان جستار را تعریف کرده‌اند و تفاوت‌های جستار و مقاله را شرح داده‌اند. با مطالعه‌ی نمونه‌های مختلف جستار و خصوصاً جستار روایی درک دقیق‌تری از تعریف جستار روایی خواهیم داشت. خواندن بهترین نمونه‌های هر ژانر نوشتاری هم می‌تواند آشنایی ما را با آن‌ها به تجربه‌ای پربار و خوشایند مبدل کند. به همین دلیل در مجموعه‌ی جستار روایی آثار نویسندگان شاخص این ژانر را که پیشینه‌ی فرهنگی متفاوتی دارند، به علاقه‌مندان ارائه می‌دهیم و در هر کتاب می‌کوشیم مخاطب را با سبک نوشتاری و صدای منحصر به فرد

یک جستارنویس برجسته آشنا و به کشف و بسط روش جدیدی برای ارتباط با متن دعوت کنیم.

درباره‌ی کتاب

در کتاب ماجرا فقط این نبود سراغ زیدی اسمیت رفتیم که در کارنامه‌ی هنری‌اش رمان‌ها، جستارها و داستان کوتاه‌های درخشانی به چشم می‌خورد. او که متولد انگلستان است از سال ۲۰۱۰ تاکنون در دانشگاه نیویورک نگارش خلاق تدریس می‌کند. متن‌های کتاب حاضر را از دو مجموعه جستار موفق زیدی اسمیت برگزیدیم که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۸ منتشر شده‌اند. اسمیت به داشتن دقتی منحصر به فرد درباره‌ی مسائل شخصی و فرهنگی و مواضع به دور از تعصب نسبت به نژاد، مذهب و هویت فرهنگی شهرت دارد که فارغ از موضوع جستارهایش، متن‌های او را فهمیدنی و دلنشین می‌کند. در بررسی رخدادهای معاصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همیشه ردپای پرننگی از تجربه‌ی شخصی‌اش به چشم می‌خورد. صمیمیت، صراحت و تیزبینی او، در کنار زبان ادبی پرداخت شده‌اش، جستارهای او را در اوج ژورنالیسم و جستارنویسی ادبی نشانده. زیدی اسمیت با زبردستی تمام سبکی در جستارنویسی ادبی خلق کرده که همزمان خوشایند و خردمندانه است. به گفته‌ی منتقدان، جستارهای او در زمره‌ی متون ادبی پروپیمان، هوشمندانه و خوش‌نمکی هستند که هم برای نویسنده‌ها و هم برای خواننده‌ها موهبتی کم‌نظیر به شمار می‌آیند. آنچه اسمیت را از بسیاری از نویسندگان موفق متمایز می‌کند، بی‌پروایی و شجاعتش برای تغییر موضع و تغییر نظر است و در بسیاری از نوشته‌هایش روایتی از تجربه‌های شخصی‌اش را با مخاطب در میان می‌گذارد تا به خودش و دیگران یادآوری کند که هیچ وقت برای تغییر عقیده دیرنیست.

ترجمه‌ی جستار روایی توانایی خاصی می‌طلبد که فراتر از مهارت فهم و انتقال متن انگلیسی است. زبان مترجم این جستارها باید به خلق و خوی گفتمانی نویسنده نزدیک باشد یا به آن نزدیک شود تا بتواند مباحث جدی و حال و هوای نوشته‌های نویسنده را به لحن شخصی سرخوشانه و گاه مطایبه‌آمیز جستار روایی گره بزند و سهم خواننده را در حظ خواندن متن افزایش دهد. احسان لطفی و معین فرخی پیش‌تر کتاب‌هایی از مجموعه‌ی جستار روایی را به شیوایی ترجمه کرده‌اند و این بار حاصل همکاری لذت‌بخش‌شان را در اختیار مخاطبان قرار داده‌اند. به نظر می‌آید گفت‌وگوی مداوم بر سر متون ترجمه‌شده برای این کتاب، خطر دودستی ترجمه را کاملاً رفع کرده است. مترجم‌های این کتاب با رعایت امانت در ترجمه، به دقت و ظرافت تمام توانسته‌اند روح جستارهای اسمیت را به مخاطب منتقل کنند.

نشر اطراف با هدف معرفی ژانرهای نگارشی مختلفی که از لحاظ ساختار یا مضمون راهی به روایت دارند، مجموعه‌های گوناگونی را طراحی و تهیه کرده که مجموعه‌ی جستار روایی یکی از آنهاست §

§ دبیر ترجمه‌ی اطراف - رؤیا پورآذر §

تابستان ۱۳۹۸



سخن مترجم

تصویری از یک نویسنده: هیچ چیز بدیهی نیست



حالا، در اواسط دهه‌ی پنجم زندگی، زنی است جا افتاده؛ همسریک شاعر و نویسنده، مادر دو فرزند (یک پسر، یک دختر)، با صورتی کشیده‌تراز قبل و استخوان‌هایی برآمده، لب‌خندان، کک‌مکی، و البته رنگ پوستی که دورگه‌بودنش را داد می‌زند. جلوی دوربین با اعتماد به نفس و راحت است، شوخی که می‌کند بی‌خجالت می‌خندد، کنجکاوانه سؤال می‌کند و از ندانسته‌هایش شرم ندارد، به گذشته‌اش افتخار نمی‌کند، پنهانش هم نمی‌کند: همه چیز عیان است، جلوی دید همه. زنی صادق، آرام، صریح و پُرشور که انگار زندگی را، با همه‌ی تلخی‌ها و شیرینی‌ها، بالا و پایین‌ها، گِیروگورها و رهایی‌ها، بیش از قبل پذیرفته است.

زیدی اسمیت سال ۲۰۰۰ و در بیست و پنج سالگی به یکی از مهم‌ترین چهره‌های ادبی جهان تبدیل شد. دندان‌های سفید منتشر شده بود و نه تنها وعده‌ی نویسنده‌ای آینده‌دار را می‌داد که به سرعت به

فهرست‌های مهم ادبی راه پیدا کرد: مجله‌ی تایم آن را جزو صد رمان مهم انگلیسی‌زبان از سال ۱۹۲۳ تا ۲۰۰۵ دانست و به مجموعه‌ی ۱۰۰۱ کتابی که از تمامی اعصار باید خواند، راه یافت. منتقدان طنز و گسترده‌ی شخصیتی رمانش را تحسین کردند. و از آن سو، موفقیت رمانش جیمز وود منتقد را واداشت که بیست صفحه برای نویسنده‌ای تازه‌کار قلم‌فرسایی کند و به رمان‌نویسی و طنز او بتازد و برای رمان‌های عظیم او و اسلافش اصطلاح «رنالیسم هیستریک» را وضع کند.^۱ در مصاحبه‌هایی هم که از آن زمانش می‌توان یافت، دختری خجالتی را می‌بینیم، قوزکرده، با کلماتی جویده‌جویده، که انگار خودش هم از کار خودش شرم‌منده است یا به هر شکلی سختش است خودش را توضیح بدهد. به‌وضوح به شنیده‌شدن صدایش، دست‌کم در این ابعاد وسیع، عادت نداشت. «خستگی از صدای خود. خستگی از تلاش برای ساختن صدای خود روی صفحه‌ی سفید. خستگی از این‌که محض رضای مدیر برنامه و خانواده‌ات وانمود کنی که کنار هم گذاشتن کلمات روی صفحه‌ای خالی کار مهمی است.» می‌گفت دنبال این نیست که بفهمد جهان چگونه پیش می‌رود، بیشتر دنبال این است که بفهمد چطور باید از شر صفحه‌ی سفید مقابلش خلاص شود و رمانش را بنویسد. در جواب جیمز وود نوشت که پی‌رنگ‌ها ساده‌اند «چیزهایی مثل باور. انتقام. فقر. خدا. نفرت. خب حالا چی؟ ولی کسی می‌خواهد شبکه‌های

۱. وود او را ادامه‌ی بزرگانی مثل توماس پینچن، دان دیلیو و دیوید فاستر والاس می‌دانست و «رنالیسم هیستریک» را در توصیف رمان‌نویسی آن‌ها به کار برد. خلاصه‌ی حرفش این بود که رمان‌های عظیم و جاه‌طلبانه‌ی آن‌ها نقض غرض رمان است. می‌گفت آن قدر رمان را شلوغ می‌کنند، آن قدر به نفع‌ایده‌شان در واقعیت اغراق می‌کنند که در نهایت واقعیت رنگ می‌بازد. خط قصه برایشان صرفاً چیزی ساختاری است، مثل دستور زبان؛ انگار همه چیز در راستای این است که بگویند «جهان چگونه پیش می‌رود» و نه این‌که شخصیت‌های واقعی چکار می‌کنند. می‌گفت آن‌ها از سکوت می‌ترسند، برای همین است که رمان‌هایشان پر است از شخصیت‌هایی از نژاد و فرهنگ‌های مختلف، شوخی و پانویس و کلمه‌سازی و از این جور چیزها.

پشت این سادگی‌های ظاهری را ببینند، راه‌هایی را که از یازده سپتامبر به عربستان سعودی و فلسطین می‌رسند و به اسرائیل برمی‌گردند و از آن‌جا به جنگ جهانی دوم و از آن‌جا به جنگ جهانی اول؟ ... نمی‌دانم. ولی باز هم خواهم نوشت.» و کمی جلوتر، با اشاره به نقد وود که این نوع رمان نویسی از شخصیت‌ها انسانیت‌زدایی می‌کند، نوشت «گاهی فکر می‌کنم منتقد نباید شبیه معلم باشد، ستاره بدهد یا خط رد بکشد، باید حرفش را با پیشنهاد راهگشا همراه کند... [وود] می‌گوید: به ما بگویید چه حس می‌کنید. خب، ما داریم سعی‌مان را می‌کنیم. من که سعی‌ام را می‌کنم. اما مسئله همان چیزی است که دان دلیل‌دورِ پرِ فک داستانی‌اش کرد: وقتی صدای تلویزیون این قدر بلند است، سخت می‌توان درباره‌ی حس‌ها حرف زد.» گفت که او هم به تأسی از اسلافش می‌خواهد با عقل و قلبش توأمان بنویسد. اعتراف کرد که حالا ذهنش آشفته است، اصلاً شاید هیچ وقت نویسنده‌ی حرفه‌ای نشود، شاید هم بشود. خودش هم نمی‌داند نویسنده شدنش مهم است یا نه. ولی باید منتظر آینده ماند.^۱

حالا دیگر آینده فرا رسیده: نویسنده‌ای حرفه‌ای شده. دیگر از نوشته‌هایش خجالت نمی‌کشد. راحت‌تر می‌نویسد و انگار، حتی اگر نتواند چیزی بنویسد، مطمئن‌تر به صفحه‌ی سفید چشم می‌دوزد. با وجود دوبچه، خودش را عادت داده صبح‌ها که بچه‌ها نیستند تمام وقتش را صرف خواندن و نوشتن کند. در رمان آخرش، زمانه‌ی سویینگ، بالاخره توانست از راوی «من» استفاده کند «من از خیلی جوانی شروع به نوشتن کردم، در سنی که حس می‌کردم هر کسی کتابم را برمی‌دارد به خودش حق می‌دهد بگوید: خب، این دختره فکر کرده کیه؟ و جوابم هم همیشه

۱. شرح کامل این بحث در اینترنت و به رایگان موجود است:

Wood, James. "Human, All Too Inhuman", The New Republic, July 24, 2000. Web.

Smith, Zadie. "This Is How It Feels to Me", The Guardian, October 13, 2011. Web.

این بود: هیچ کس. «دختری که همیشه سوم شخص می نوشت تا بگوید داستان هایش درباره‌ی دیگران است و خودش آدم خاصی نیست حالا اول شخص می نویسد تا بین «من» خودش و «من» غیرخودش در نوسان باشد - دیگر پذیرفته رمان به ذات حاصل چنین نوسانی است. بعد از بیست سال نوشتن، شاید انرژِ بی مهابا و طنزِ جان دار دندان های سفید از کارهایش رفته باشد، اما کنترل شده تر و بالغ تر می نویسد. رهایی ای که در نوشته هایش دیده می شود نه از شور جوانی بلکه از پذیرش بزرگسالی می آید. نسخه‌ی پایانی رمان آخرش را که دید، در صفحه‌ی «دیگر آثار این نویسنده» چشمش خورد به فهرست رمان ها و مجموعه جستارهایش. «دیدم من این ها را نوشته ام. و چیز خوبی است. نه که مستقلاً برای جهان خوب باشد، ولی می خواستم همین کارها را بکنم و کردم، برای همین شاید بتوانم رضایتی از خودم داشته باشم.»

از آن سو، وقتی بیست سال تمام در معرض دید همگان باشی و هر کاری که می کنی به چشم بیاید، نوشتن برای یک جور جلسه‌ی روانکاوی جمعی می شود. همه تغییرات را رصد می کنند. اسمیت اسیر موفقیت کتاب اولش نشده و در هر کتاب تازه‌ای تغییر جهت می دهد، می افتد به دنبال کشف جای تازه‌ای از خودش، ساخت فرم تازه‌ای برای نوشتن، موضوعی تازه برای سیاحت. «به نظرم باید احساسات را واقعی فرض کنی، حتی اگر برایت بیگانه باشند.» شاید برای همین باشد که معتقد است بی ثباتی ایدئولوژیک نشانه‌ی باور است، اعتقادی محتاطانه و خوش بینانه به این که - همان طور که خودش از مصاحبه‌ی سال بلوبا پاریس ریویو نقل قول می کند - «شاید حقایقی در کناره‌های زندگی جا مانده باشد.» در مقدمه‌ی جستارهایش می نویسد «نوشتن (برای من) در تقاطع سه جزء متزلزل و نامطمئن اتفاق می افتد: زبان، جهان و خود. اولی که هرگز از آن من نیست؛ دومی را فقط تا حدی

می‌توانم بفهمم؛ سومی پاسخی است انعطاف‌پذیر و بداهه به دو مورد قبل. اگر نوشتن من یک جور روانکاوی است، به نظرم به این دلیل نیست که من، آن‌طور که در اینترنت بهش می‌گویند، پراز احساساتم، بلکه به این دلیل است که تعادل و وزن هر کدام از این سه جزء هیچ وقت به خودی خود برایم بدیهی نبوده. این خود است که می‌خواهم از آن و برای آن بنویسم - خودی که مرزهایش قطعی نیستند، زبانش هرگز خالص نیست و جهانش به هیچ وجه بدیهی نیست.»

جستارهایش شرح این جست‌وجوگری و کنج‌کاوی دائمی است. نوشتن جستار برای او، مثل خیلی از رمان‌نویس‌ها، راهی است برای خلاصی از دنیای خودساخته‌ی رمان؛ می‌تواند با جستارنویسی از این فکر که فلان شخصیت چرا باید فلان کار را بکند یا سرِ فلان خط قصه چه بلایی بیاورد که وصل شود به آن یکی، خلاص شود و ذهنش را پرت دنیای واقعی کند، برگردد به کتاب‌هایی که دوست دارد، زندگی‌ای که پشت سر گذاشته، موضوعی که بی‌واسطه درباره‌اش کندوکاو می‌کند، این بار در قالبی آزادتر و پروژه‌ای کوتاه‌مدت‌تر که مصالحش هم از پیش وجود دارد. آزادی‌ای که قالب جستار در اختیار او می‌گذارد کمکش می‌کند تا راحت‌تر ایده‌هایش را به آزمون بگذارد. بازیگوشانه خوشی را می‌گذارد کنار لذت، نابوکوف ترش‌خورا کنار بارت آزاداندیش، هالیوودی را تصویر می‌کند که ستاره‌هایش نام ندارند، مرگ پدرش را به طنز پیریتانیایی‌ها ربط می‌دهد و مادری خودش را به پدري پدرش. درباره‌ی فیلم‌ها و نقاشی‌ها و آهنگ‌ها و کتاب‌ها و آدم‌ها می‌نویسد و در هیچ کدام این‌ها هیچ مرجعیتی برای خودش قائل نیست. «من هیچ صلاحیت واقعی‌ای برای نوشتن این‌ها ندارم. نه فیلسوفم نه جامعه‌شناس، نه استاد واقعی ادبیات یا سینما، نه دانشمند سیاست، نه منتقد حرفه‌ای، نه روزنامه‌نگار آموزش‌دیده.

نوشتن درس می‌دهم، ولی خودم نه ارشد نوشتن دارم، نه دکترایش را. سند من — فقط همین را دارم — صمیمیتِ تقریباً همیشگی‌ام است. من این را حس می‌کنم؛ شما هم حسش می‌کنید؟ این فکربه جان من افتاده؛ به جان شما چی؟»

وقتی مرجعیت را از خودت بگیری، این آزادی را هم به خواننده‌ات می‌دهی که با تو مخالف باشد، که او هم نظر خودش را داشته باشد. شاید کاریک جستار خوب همین باشد: ایجاد امکان گفت‌وگو، امکان نزدیک شدن به حقیقتی نسبی و نه ارائه‌ی آن به شکل یک چیز صلب. رد پای این منش را در زندگی‌اش هم می‌توان دید: در مصاحبه‌ای می‌گوید آن دستمالی که به سرش می‌بندد به خیلی‌ها این تصور را می‌دهد که او مسلمان است، و اشکالی هم ندارد، چون می‌تواند زمینه‌ساز گفت‌وگویی باشد درباره‌ی اسلام و قرآن و چیزهایی که او هیچ وقت تصویر دقیقی ازشان نداشته. معتقد است خشم و نظرهای تند آدم‌ها از این می‌آید که با هم حرف نمی‌زنند، به هم گوش نمی‌دهند. یکی از موتورهای محرک خشم را ناامنی ناشی از بیرون‌افتادگی می‌داند و نمی‌فهمد چرا همچنین چیزی باید به خشم منجر شود و نه کنجکاوی، اشتیاق یا نگرانی. گوشی‌اش از سال ۱۹۹۹ به این‌ور به‌روز نشده و کلاً یک روز در شبکه‌های اجتماعی بوده، به این رسیده که ترجیح می‌دهد به جای گفت‌وگوی پر از سوءتفاهم و هجمه‌ی آن‌جا، با آدم‌های واقعی در زندگی واقعی مکالمه‌ی واقعی و سرفرصت داشته باشد. می‌گوید شاید زمانه‌ی چنین تلقی‌ای سپری شده باشد، اما حس می‌کند کم‌کم آدم‌های بیشتری دارند از زندگی در اینترنت رو برمی‌گردانند. و هروقت که هرکس خواست واقعاً با کسی حرف بزند، او آن‌جاست؛ منتظر نشسته و لبخند به لب گوش می‌کند، سؤال می‌کند، بلند بلند فکر می‌کند تا هم گره‌هایی از ذهن خودش باز شود، هم گره‌هایی از ذهن ما.

اما این زنی که مدام ما را به گفت‌وگو دعوت می‌کند و خودش و تغییراتش را در معرض دید می‌گذارد، کی هست اصلاً؟ وی در خانواده‌ای فرهنگی چشم به جهان نگشود. پدرش بریتانیایی درس‌نخوانده‌ای بود و مادرش مهاجری از جاماییکا. پدرش، سی سال بزرگ‌تر از مادرش، بعد از ترک تحصیل در جنگ جهانی دوم جنگید و مادرش مدرک مددکاری گرفت و بعدها روانشناس کودک شد. از طبقه‌ی متوسط رو به پایین بودند و بعدتر به طبقه‌ی متوسط رسیدند. بعد، وقتی زیدی نوجوان بود، پدرش خانه را ترک کرد و دست آخر هم سال ۲۰۰۶ مُرد. دو برادرتنی دارد که یکی رپر شده و دیگری استندآپ کمدین. پنج رمان نوشته و دو مجموعه‌جستار و یک مجموعه‌ی داستان کوتاه. تقریباً درباره‌ی هر چیزی می‌توانید باهاش حرف بزنید، ولی موضوع‌های مورد علاقه‌اش نژاد، طبقه‌ی اجتماعی، سینما، خواندن، نوشتن، موسیقی، و تازگی‌ها خانواده است. موضوع رمان آخرش هم رقص است که خب لابد در این مورد هم می‌توانید باهاش حرف بزنید. اصلاً خودش اول عاشق رقص بوده، ولی در نوجوانی می‌فهمد که این کاره نیست و می‌رود سراغ تئاتر موزیکال. در دوران دانشجویی خواننده‌ی جَز بوده و سرآخر نوشتن را انتخاب می‌کند. در مصاحبه‌ای می‌گوید در آن‌ها خوب نبوده، چیزی به آن عرصه‌ها اضافه نمی‌کرده، معمولی بوده و نمی‌فهمیده چرا باید آن کارها را بکنند، و وقتی ازش می‌پرسند یعنی فکر می‌کند در نوشتن دارد چیزی اضافه می‌کند و استعدادش این جاست؟ می‌گوید «نمی‌دانم، فقط این‌که ادبیات دریاچه‌ای است که دوست دارم تویش آب‌تنی کنم، نمی‌دانم چرا.» و در عین حال معتقد است هر نویسنده‌ای آرزو داشته کار دیگری بکند، کاری فیزیکی‌تر، و وقتی دیده درون‌گراتر از آن است که بتواند در آن کار به قدر کافی خوب باشد، سعی کرده آن تجربه را در نوشتن بازسازی کند. آن کار دیگر برای او رقص بوده. انگار نوشتن و رقص هم‌زاد هم‌اند: در نوشتن همان قدر باید به آگاهی و ناخودآگاهی، به عقل و قلب، و به کنترل

ورهایی فکر کنی که در رقص. فقط یکی با بدن سروکار دارد و دیگری با کلمه. شاید برای همین است که در نوشته‌هایش ظاهراً این قدر بی قید همه جا می‌رود، رهاست، به آدم این حس را می‌دهد که رقاصی است که مدام ژانگولربازی در می‌آورد و الان است که بیفتد - اما او هیچ وقت نمی‌افتد. نمایشش که تمام شد، لبخند می‌زند و کنجکاوانه نگاه‌تان می‌کند، انگار داشته طبیعی‌ترین کار ممکن را می‌کرده، و حالا نوبت شماست که حرف بزنید.

شروع ترجمه‌ی این جستارها برمی‌گردد به سال‌ها پیش که ما مترجمان این کتاب در مجله‌ی داستان همشهری همکار بودیم. به اقتضای کار، هر کدام یکی از این جستارها را ترجمه کرده بودیم. وقتی بنا شد در مجموعه‌ی «جستار روایی» سراغ زیدی اسمیت برویم، یا باید یکی مان دوباره کاری می‌کرد یا باید با هم کار نیمه تمام‌مان را کامل می‌کردیم. انتخاب ما دومی بود. سعی کردیم در ویرایش ترجمه‌های قبل و ترجمه‌های جدید به لحن واحدی برسیم. امیدواریم رسیده باشیم. نکته‌ی دیگر آن‌که پانویس‌های پایین هر صفحه، که با اعداد فارسی معلوم شده‌اند، از نویسندگان و جزو متن‌اند و پی‌نوشت‌هایی که با اعداد لاتین معلوم شده‌اند و آخر کتاب توضیح‌شان آمده، از مترجم‌ها. سعی کردیم جستارهای انتخابی، تا میزانی که تفاوت‌های فرهنگی اجازه می‌دهد، منعکس‌کننده‌ی گستردگی علایق زیدی اسمیت باشند و نشان بدهند که او چگونه به دلِ ماجراهای مختلف می‌زند تا از مرز راه‌های به ظاهر متناقض راهی برای خودش و خواننده‌اش پیدا کند. امیدواریم شما هم مثل ما از مصاحبت با اولدت ببرید ✽